

پارادایم های سه گانه در هنر و علوم انسانی

صحبت هایی از سر اجبار و به اختصار هر چه تمام تر

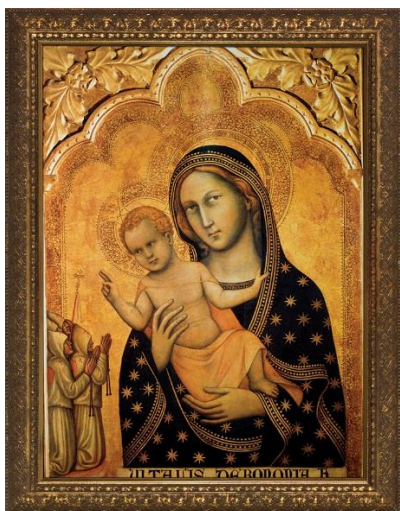
رسول معرک نژاد

چند پرسش همیشه در برابر آثار هنری و هنرمند پرسیده می شوند؛ و این سوال ها همیشه یکسان هستند: این آثار چه می گویند؟ چرا در ورودی نمایشگاه نوشته ای هنرمند دارد؟ و الی آخر. این پرسش ها، هیچگونه ارتباطی نیز به محدوده ی جغرافیایی ندارد هر کجای این کره ی خاکی باشیم پرسش ها بر همین منوال است. مهم ترین مشکل در عدم تفکیک دیدگاه ها است که با هر عنوان دیگر نیز دوست داریم می شود خواند نظیر زیست ها، ساخت ها و یا پارادایم (Paradigm) های هنری. نخست باید متوجه شد اثر یا آثار در چه ساحت و پارادایمی به معرض دید در آمده است. که متأسفانه بسیاری از استادان دانشگاه ها هم در تفکیک این پارادایم ها مشکل دارند و هیچگاه به آنها توجه نکرده اند و به نوبه ی خود دانشجو هم در همان سردرگمی قرار می گیرد و به تبع آن مخاطب اثر هنری. در حیطه ی هنر و علوم انسانی با سه پارادایم مواجه هستیم که محدوده ی اثر (متن = Text)، هنرمند و حتی مخاطب را مشخص می کند. این ساحت ها یا پارادایم ها سه گونه اند: سنتی؛ ساختارگرا که به عنوان مدرن و مدرنیسم از آن یاد می شود؛ و پس‌ساختارگرا که به نوعی دوره ی پست مدرنیسم را در بر می گیرد. البته در این مختصر شرح عناصر و مختصلت و ویژگی های این ساحت ها نیست بلکه فقط ارتباط کلی مثلث گونه ی اثر، هنرمند و مخاطب مطرح است آن هم بسیار موجز. از طرفی متذکر شوم این ساحت ها یا پارادایم ها ارزشی نیستند که یکی بر دیگری ارجحیت داشته باشد. بلکه نگاه و دیدگاه هنرمند یا مخاطب است که در یکی از این ساحت ها قرار دارد.

نخست، ساحت یا پارادایم سنتی:

ساحت یا پارادایم سنت گرا: از آن رو که خلاقیت از آن خداوند است و بخشی از این خلاقیت را در برخی انسان ها به ودیعه می سپارد، یکی از گروه های جامعه که این امانت بر دوش آنهاست همانا هنرمندان هستند. از طرفی با این پذیرش امانت الهی به نوعی این افراد برگزیده ی خداوند هستند که شخصیت شان برتر از اثر هنری است. بنابراین در این پارادایم آنچه مهم جلوه می کند شخصیت هنرمند است. اثر هنری به تبع هنرمند است که ارزشمند می شود. این افراد با فراگیری و آموزش هنر از طریق ارتباط استاد و شاگردی، با مرارت و ریاضت به فوت و فن هنر دست می یابند. این هنرمندان برای حضور در کارگاه شان و قرارگیری در برابر اثر هنری شان با تشرف وارد می شوند به عبارتی با طهارت و مراسم خاص به سمت اثرشان می روند زیرا این هنرمندان برگزیده ی حق هستند و اثری که خلق می کنند پاسخ به ندای حق است. معیار در آثار این هنرمندان پابندی به سنت است. اندیشه و تکنیک سینه به سینه به آنها رسیده است و تغییر و انحراف از اصل برای شان

امری خطیر است و در برابر نوآوری ها مقاومت نشان می دهند. مشخص است که این هنرمندان با هنرهایی که خارج از معیار سنت-هنر مدرن- باشد مخالفت می کنند و این گونه هنرها را هنر اصیل نمی دانند. مطالعات نظری این هنرمندان نیز در حوزه ی سنت گرایی- حکمت خالده یا خرد جاودان- است با اندیشمندانی نظیر تیتوس بورکهارت (با نام اسلامی ابراهیم عزالدین)، فریتيوف شوآن (شیخ عیسی نورالدین احمد)، آناندا کوماراسوامی، رنه گنون (عبدالواحد یحیی)، سیدحسین نصر و داریوش شایگان و دیگران. در اندیشه اینان اثر نمود الهی است و نهایت اثرشان بازتاب تقرب به درگاه الهی و وحدت وجود است. در آثار سنت گرایان چه در وجه خوشنویسی و چه در وجه نگارگری و صنایع دستی، هنر در روند مفاهیم اخلاقی، انسانی و نفس مطمئنه نمود دارد. هنرهای این گروه برای بیشتر مردم قابل فهم و دریافت مفاهیم و لایه های پنهان آثار در دسترس است. زیرا برگرفته از سنت فکری مخاطبان نیز هست. آثار اینان رنگ بوی مذهب دارد. بنابراین در وجه اسلامی آن قرآن مجید و کلام حضرت رسول (ص) و معصومین (ع) هم برای تزکیه ی روان هنرمند هستند و هم بیان زیباترین شکل هنر.



نگارگری مسیحی



نگارگری ایرانی



دوم، پارادایم و ساختارگرا:

در پارادایم ساختارگرا- که با هنر مدرن می شناسیم- اثر هنری بر هنرمند ارجحت دارد. همه چیز در چارچوب قواعد و اصول درون اثر نهفته است و باید فراگرفت و هر کس بخواهد به هنر پردازد یا سررشته ای کسب کند باید این اصول آن را بیاموزد. از طرفی هر گونه ی هنری اصول خود را داراست به همین منظور کتابهای بسیاری در باب اصول و قواعد این هنرها نگارش شده است نظیر اصول و مبادی هنرهای تجسمی؛ اصول فیلم سازی و اصول داستان نویسی و الی آخر. آنچه در دانشگاه ها و برخی از آموزشگاه ها به آن ارجاع داده می شود و آموزش را تحت تأثیر خود دارد همین اصول ساختارگرایانه اند. برای نمونه در دانشگاه های هنری؛ اصول اثر تجسمی همانا ساختارهای تجسمی است شامل نقطه، خط، سطح، رنگ، تناسب و توازن و الی آخر. هنگامی که مخاطب در مقابل این هنرمندان و آثارشان قرار بگیرد و پرسشی داشته باشد بیشتر مواقع این هنرمندان

پاسخگو نیستند و پاسخ را به ذهنیت مخاطب باز می گردانند که هر چه دریافت کنی درست است و یا همین است که می بینی. به نوعی در لفافه می گویند که برو اصولش را بیاموز می فهمی. این هنرمندان بر طراحی، اتود و اسکیس و کار و فعالیت مداوم تأکید دارند. بدین منوال هنرمند ساعتی خاص به درون کارگاهش می رود از تمام جهان بیرون جدا می شود و فقط به کارش می پردازد. برای این ها کار هنری و فعالیت هنری از زندگی شان تا حدودی جداست. همه چیز در محدوده ی کارگاه شان و درون اثر هنری خلاصه می شود. تعدادی شان می گویند که ما تلویزیون و رادیو و در مجموع رسانه نداریم، گوش نمی دهیم و نمی بینیم و فقط به هنر ارجح می نهم. بدین منوال نمی خواهند اثرشان هیچ گونه بازتاب اجتماعی-سیاسی داشته باشد و اهمیت همانا اصول زیباشناسی فرمی اثر است. بنابراین آثارشان درون متنی است زیرا دریافت مفهوم زیبایی اثر به عناصر درون اثر بازگشت دارد. شعار این گروه این است که: "اثر هنری که آفریده شد دیگر در اختیار هنرمند نیست و هنرمند از اثرش جداست". آثارشان کمتر ارجاع برون متنی دارند و برای آثارشان نیز عنوانی در نظر نمی گیرند و یا "بدون عنوان" یا شماره برای آثارشان در نظر گرفته می شود.



واسیلی کاندینسکی

سوم، ساحت و پارادایم پسا ساختارگرا:

در این ساحت که با عنوان هنر پست مدرن یا هنرهای مفهومی نیز از آن یاد می کنند، اثر هنری از محدوده ی درون متنی خارج می شود. اثر به عناصر برون متنی و ارتباط بینامتنی و بینا رشته ای وابسته می شود. بنابراین به وضوح مرز میان هنرها مشخص نیست زیرا به صورت ترکیبی ارائه و اجرا می شوند. این نوع آثار در ابتدا -دهه ی ۱۹۸۰- برای خروج انحصارگری گالری دارها و اقتصاد هنر مطرح شدند و پدید آمدند. اما به مرور باز به اجبار بسیاری از آنها به درون گالری ها خزیدند. اما آنچه در این آثار مطرح است آن است که مرز میان مخاطب و اثر برداشته شد. خواست هنرمند ارتباط مستقیم اثرش با جامعه باشد و بدین قرار اثرش را در نوع چیدمان یا هنر اجرا به خیابان و مراکز پر رفت و آمد برد. اثر هنری در این نوع وابسته به مخاطب است به عبارتی مخاطب محور است زیرا با دیده شدن اثر توسط مخاطب، اثر هنری به کمال می رسد. در این پارادایم، ایده ی هنرمند در درجه ی نخست قرار دارد و عوامل تکنیکی و اجرا در مرحله ی دوم مد نظر است و از آن رو که

همیشه ایده به کمال در اثر بروز نمی یابد، چند عامل نیاز است تا هم اثر هنری کامل شود و از طرفی بتواند ذهن مخاطب فعال را به کنکاش وادارد. نخست پیرامتن های اثر هستند که مهم ترین آنها عنوان اثر و عنوان نمایشگاه است. هر اثر عنوانی دارد که ذهن مخاطب را به خارج از اثر و متن های دیگر می کشاند که از آن به رابطه ی بینامتنی یاد می شود. این متن ها می توانند منابع و آثار پیشین باشند یا حتی تجربه های زیستی مخاطب. از طرفی چون ایده و ذهنیت هنرمند مهم جلوه می کند هنرمند باید چگونگی درگیر شدن با موضوع یا مضمون مورد نظرش را بازگو کند پس اثر و نمایشگاه نیاز به استیتمنت (artist statement = گزاره ی هنرمند، بیانیه ی هنرمند) دارد. که چگونگی شکل گیری ایده و ذهنیت هنرمند را شرح می دهد. مخاطب می بایست پیش از دیدن آثار برای دریافت ذهنیت هنرمند استیتمنت هنرمند را بخواند. هم چنین این نوع آثار به وقایع جامعه ی زیستی هنرمند و حتی جامعه ی جهانی وابسته اند چون بخشی از مفهوم اثر انتقاد از فضای اجتماعی است.



مارینا آبرامویچ - ۲۰۱۰

* با این اوصاف دیدگاه مخاطب نیز به یکی از این سه ساحت و پارادایم باز می گردد و با تفسیر و پرسش هایی که مطرح می کند می توان دریافت که او هم از دریچه ی کدام ساحت به اثر می نگرد. در ساحت نخست که سنتی است مخاطب به دنبال ریشه های اثر و تشابهات اثر کنونی با آنچه پیشینیان به تصویر کشده اند می گردد. از طرفی برای او شخصیت هنرمند بیش از اثر مطرح است به عبارتی اثر را چه کسی آفریده مهم است زیرا هنرمند است که به اثر ارزش هنری می بخشد. هم چنین مخاطب سنتی، اثر را برای رفتن به خلسه ی ذهنی و

هنری و فرار از دنیای پیرامون می خواهد. مخاطب در ساحت دوم به دنبال لذت هنری است و هیچ گونه ارجاع بیرون متنی را مد نظر ندارند. هر چقدر اثر ساختار محکم تری داشته باشد تأثیر بیشتری بر مخاطب خودمی گذارد. در اذتِ بصری غرق می شود یا در لذت صحنه یا واژه ها. بیشتر مخاطب این نوع آثار-مدرن، ساختارگرا- متخصص هستند و از ارتباط درون متنی اثر به شعف می آیند. در ساحت سوم و پساساختارگرا، مخاطب خودش را در میان اثر می یابد و برداشت و نظرش را با تجربه های زیستی اش می آمیزد و بیان می کند از این که اثر ذهنیت او را به بیرون از متن و به متن های دیگر و رشته های دیگر پیوند می زند لذت می برد. شاید یک مثال ساده بتواند این سه پارادایم را مجزا کند: فرض بگیریم نمایشگاه خوشنویس برپاست، مخاطبی که به دنبال خواندن متن کلامی و نوشتاری اثر است و به مفهوم واژه ها درگیر است در ساحت سنتی قرار می گیرد. مخاطبی که با دین همان اثر، زیبایی تناسب و فرم ها او را درگیر می کند و خواندن متن برای او در درجه ی دوم است و در حله ی نخست از در هم پیچیدگی حروف و واژه ها حص بصر می برد؛ در ساحت ساختارگرا قرار دارد. حال اگر مخاطب از حروف و واژه هایی که برش خورده اند و از کادر تصویر بیرون زده اند و یا کف نمایشگاه ریخته شده اند و یا ذهن او را به اثری دیگر ارجاع می دهند در پارادایم پساساختارگرا قرار دارد.

بنابراین با شناخت این ساحت ها می توان به درک بهتری از اثر رسید و موضع هنرمند، اثر (متن) و مخاطب مشخص تر می شود و موضع گیری ها به حداقل خواهد رسید. زیرا هنرمند یا مخاطب تکلیف شان با اثر و خودشان مشخص خواهد بود.

.....

منتشر شده در:

مجله هنر و عکاسی «کادر»؛ فصلنامه کانون عکس انجمن سینمای جوانان اصفهان؛ شماره چهارم؛ تابستان

۱۳۹۸. صص ۴۶-۵۰